

ریشه‌های ایران ستیزی پان ترکیست‌ها در ایران

علی ایزدستا

infoazargoshnasp@yahoo.com

افسوس در این روزگار، نویسندگان سیاسی برای به کرسی نشاندن اپیدئولوژی‌های شخصی و فرقه‌ای خود، نشر ادعاهای بی پایه و غیرمستند تاریخی و زبان شناختی را پیشه‌ی خود ساخته‌اند. مقاله‌ی اخیر جناب ماشالله رزمی نیز جزو چنین نوشتارهایی است که برای القای فرضیه‌های نادرست سیاسی، اقدام به تحریف تاریخ و آمار و داده‌های زبانشناسی کرده است. (بنگرید به: ماشالله رزمی، ریشه‌های ترک‌ستیزی در ایران، ۱۲ تیر، ۱۳۸۵، مندرج در پایگاه ایران-امروز، www.iran-emrooz.net) در این پاسخ کوتاه، من تنها به بخش تاریخ و آمار و داده‌های زبانشناسی جناب رزمی متمرکز خواهم شد و بر همه روشن است که کسی که استدلال‌هایش بر اسنادی جعل استوار باشد، ناچار نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌های سیاسی او نیز نمی‌تواند راهگشای مسائل روز ایران باشد.

برای نمونه آقای رزمی می‌نویسند:

"پان ایرانیست‌ها و ستایشگران زبان فارسی این امر را ناشی از برتری زبان فارسی بر زبان ترکی می‌دانند در صورتیکه از نظر زبان شناسی عکس قضیه صادق است. سازمان یونسکو موقعی که سال ۱۹۹۹ را سال بزرگداشت «ده ده قورقود» اعلام کرد، زبان ترکی را نیز سومین زبان با قاعده دنیا اعلام کرد که بیست و چهار هزار فعل دارد و همان زمان فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی نمود."!!

حقیقت این است که یونسکو هرگز چنین ادعایی را درباره زبان‌های ترکی و فارسی مطرح نکرده است و منشأ این خبر دروغین و وقیح، نشریه پان ترکیستی امید زنجان بوده است که خیال بافانه و مغرضانه چنین ادعایی را نشر داده و در میان پان ترک‌ها جا انداخته است. بنگرید به:

«اطلاعی یونسکو در مورد درجه بندی زبانها»، کتاب هفته، تهران، مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۱ و همچنین به مقاله زیر:

دروغ‌های بزرگ درباره آذربایجان، دکتر جلال متینی

http://www.azargoshnasp.net/recent_history/atoor/dorooghhaayebozorgazarbaijan.pdf

اما درباره اطلاق عنوان دهه قورقود به سالی خاص از جانب یونسکو باید گفت که هر سال هر کشوری یکی از میراث‌های فرهنگی خود را به یونسکو معرفی می‌کند. دولت جمهوری آذربایجان هم دهه قورقود را بدین منظور معرفی کرد و ایران هم اگر درست یادم باشد در آن سال ناصر خسرو یا یک شاعر دیگری را. بدین مناسبت در کشور مربوط کنگره‌ای برپا می‌گردد و درباره‌ی آن شخص یا کتاب، مقاله خوانده می‌شود. همین! در ایران برای فردوسی و سعدی و دیگر بزرگان ملت ایران هم چنین جشن‌هایی گرفته شده است. نه این که - مثلاً - ارمنستان یا فرانسه یا آلمان، سالی را به مناسبت بوستان سعدی یا دهه قورقود و غیره جشن گرفته باشند بلکه آنها هم هر سال برای یکی از مشاهیر خود جشن می‌گیرند. یونسکو هر سال از بسیاری از کشورها درخواست می‌کند که یکی از مشاهیر خود را معرفی کنند و یونسکو با حمایت آن کشور، جشن چنین شخصیت‌ها یا کتابی را می‌گیرد. برای نمونه تا کنون جشن سال‌های زردشت، فردوسی، ناصر خسرو، نصیرالدین طوسی با همت یونسکو برگزار شده‌اند. یونسکو جشن فردوسی را در سال ۱۹۹۰ گرفت و آن را به عنوان سال شاهنامه برگزید. همچنین ساله ۲۰۰۶ را یونسکو سال تمدن آریایی با درخواست کشور تاجیکستان نامیده است:

<http://www.radiofarda.com/author.aspx?pageNumber=2&authorsid=349>

بنابراین برخلاف نظر جناب ماشالله رزمی، یونسکو کاری استثنایی در این باره نکرده است. کشورهای گوناگونی برای بزرگداشت مشاهیر و کتابهای خود از یونسکو یاری می‌گیرند. درباره دهه قورقود می‌توان به این نکته اشاره کرد که این کتاب را تا ۲۰۰ سال پیش کسی نمی‌شناخته است و تنها دو نسخه از این کتاب در جهان موجود است. اما شاهنامه را شاهان تیموری و صفوی گرامی می‌داشتند و نزدیک به هزار نسخه دستنویس از این کتاب از سراسر جهان پیدا می‌شود و خود این موضوع شاید بسنده‌ترین دلیل برای میزان تأثیرگذاری این دو اثر بر جامعه بشری باشد.

نکته سوم هم درباره شمار افعال فارسی است، و بر همه روشن است که داده‌هایی که جناب رزمی و پان ترکستان به دروغ به یونسکو نسبت می‌دهند، تمام پژوهش‌ها را برنگرفته است. جناب رزمی در این باره نیز می‌نویسد:

«به نوشته دکتر خاتلری در کتاب دستور زبان فارسی، زبان فارسی تنها سیصد و چهارده فعل دارد»

اما درباره فعل، فارسی زبانی است ترکیبی و یک ریشه‌ی فعلی معین در ترکیب با پیشوندها و پسوندها مبدل به انبوهی از افعال مختلف می‌شود و لذا نیازی به فراوان بودن ریشه‌ی فعلی در زبان فارسی وجود ندارد. ولی به آسانی می‌توان واژگان زیادی را در فارسی فعل کرد. حتی واژگانی غیرفارسی را. برای نمونه در زبان فارسی از چند واژه تازی فعل ساخته شده است: فهمیدن، رقصیدن، بلعیدن...

گفتنی است که در کردی کرمانجی از واژگان تازی افعال بیش تری ساخته می‌شود: کم‌لاندین (کامل کردن)، الماندین (عالمیدن یا عالم کردن یا ادب نمودن)، فیکیرین (فکریدن یا همان فکر کردن). دستور زبان کردی کرمانجی همانند فارسی است و بنابراین در فارسی هم می‌توان اگر نیازی باشد همین شیوه را به کار برد.

در ترکی نیز همین روش به کار رفته است و از واژگان اقیباسی فعل ساخته شده است: آرزولاماق، بیزارلاماق، سازلاماق.. این چهار واژه فارسی هستند: آرزو، بیزار، ساز، تانیش (که از دانش پارسی برگرفته شده است)

پس توانمندی یک زبان ربطی به تعداد ریشه‌های فعلی آن ندارد چه به آسانی می‌توان واژگان زیادی را مبدل به فعل کرد. برای نمونه همین واژه آسانی را می‌توان به مصدر آساندن مبدل کرد و سپس گفت: می‌آسانم، می‌آساند، می‌آسانیدند و ... اما درباره شمار افعال در زبان فارسی در کتاب زیر حدود نزدیک به ۲۰۰۰ فعل از متون کهن آورده شده است:

راهنمای ریشه‌ی فعل‌های ایرانی؛ در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی، از دکتر محمد مقدم / فهرست

فعل‌های فارسی با معنای آنها، محمد بشیر

<http://www.parsi-l.com/weblog/archives/2005/04/uoeoeuoeuuaoeu.html>

پس روشن است که جناب ماشالله رزمی برای به کرسی نشاندن حرف‌های سیاسی اش، چگونه ادعاهای دروغین نشریه امید زنجان را به عنوان سندی معتبر به کار برده و خوانندگان نوشته خود را فریب داده است و یا بدون پژوهش در زبانشناسی، نظر قطعی صادر می‌کنند.

جناب ماشالله رزمی می نویسند:

"در تاریخ هزار ساله حکومت ترکان در ایران فارسها هرگز ستم فرهنگی احساس نکرده‌اند. حکام ترک هرستمی هم کرده‌اند عاری از ستم فرهنگی بوده و اینهمه دیوان شعر که از شعرای فارس باقی مانده حتی یک بیت آن در باره ستم فرهنگی نیست زیرا ترکان هرگز با زبان مردم تحت حاکمیت خود کاری نداشته‌اند وفارسی همواره زبان شعر ، عربی زبان علم و دین و ترکی زبان قشون و دربار بوده است."

نخست این پرسش پیش می آید که این حاکمان چه قدر خود را ترک می پنداشتند؟ واقعیت آن است که در زمان سلجوقیان تبارنامه ای بر ساخته بودند که نسب سبکتگین را به یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی می رساند (تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، انتشارات امیرکبیر، 1379، ص 145.) و سلطان محمود چنان در فرهنگ برتر ایرانی ذوب شده بود که فرخی سیستانی در وصف محمود می گوید:

زهی اندر جهاندار و بیداری چو افریدون//

زهی اندر نکوکاری و هشیاری چو نوشروان//

شاید همین نکته درباره هویت محمود و ریشه های فرهنگی شاهان ترک تبار ایران کافی باشد. اما روایت تاریخی زیر نیز نشان می دهد که شاهان ترک تباری چون محمود غزنوی تا چه حد در فرهنگ ایرانی ذوب شده و از ریشه های ترکی خود فاصله گرفته بودند، به گونه ای که دیگر ترک دانسته نمی شده اند:

سلطان محمود به خلیفه عباسی اعتراض میکند که چرا خاقان سمرقند (از شاخه منتسب به سلجوقیان) سه لقب دارد و خلیفه تنها به وی یک لقب دارد. اصرار سلطان محمود چنان بوده است که ده بار به خلیفه عباسی در این باره نامه می فرستد اما هر ده بار ناکام می ماند. خواجه نظام الملک نکته جالبی درباره بار یازدهم نقل می کند:

«... دیگرار (یعنی بار یازدهم) رسول پیش خلیفه فرستاد و گفت که چندین فتحها در بلاد کفر کردم و هندوستان و خراسان و عراق مرا مسلم شد و ماوراءالنهر را بگرفتم و به نام تو شمشیر می‌زنم و خاقان که امروز از مطیان و دست‌نشان‌دگان من است او را سله لقب فرموده‌ای و من بنده را یکی با چنین خدمتها و هواخواهی‌ها... جواب آمد که لقب تشریفی باشد مرد را که بدان شرف او بیفزاید و بدان لقب جهانیان او را بشناسند... اما بدان که خاقان کم دانیش است و ترک، التماس او را از جهت کمردانشی وفا کردیم...»

پرسش دیگر آن است که چرا برای نمونه در دوران و دربار غزنویان حتی يك اثر به زبان ترکی نوشته نشده است؟ (در این مورد نیز بیشتر سخن خواهیم راند) آیا جز شغاهی بودن زبان ترکی و چیرگی و سرآمدی زبان فارسی و علاقه مندی خواص و عوام به آن می توان دلیل دیگری را برای آن پیدا کرد؟ برخلاف ادعای جناب ماشالله رزمی باید گفت که زبان فارسی تنها زبان شعر نبود. بلکه آثار گرانمایی نثر زبان فارسی در این دروان هم داریم. آثار علمی و فلسفی ابوعلی سینا و ابوریحان، کتاب های فراوان خواجه عبدالله انصاری، تاریخ بیهقی، حدودالعالم، گشایش و رهایش ناصر خسرو، کیمیای سعادت غزالی، ذخیره خوارزمشاهی در طب، سمک عیار .. آشکار است که هیچ يك از این آثار به دربار وابستگی نداشتند.

حقیقت این است که هرچند حاکمان برهه هایی از تاریخ ایران ترک تبار بودند اما دبیران، وزیران، کارگزاران و بسی از درباریان این دوران ایرانی بودند و بنابراین زبان پارسی را به کار می بردند. البته خود آقای رزمی هم ناآگاهانه اعتراف کرده است که چه کسی در طول تاریخ ایران ستمکار و چه کسی ستم دیده بوده است، چه به قول ایشان ترکان بر ایرانیان هزار سال حکومت کردند. ایرانیان و فارسی زبانان در چهارده قرن اخیر نخست به مدت دو قرن و نیم تحت سلطه تازیان مسلمان بودند و در این مدت، فرمانروایی ایرانی و فارسی زبان بر ایران زمین حکومت نکرده است. در یازده قرن و نیم اخیر نیز به جز دوره کوتاهی، همواره ایران و ایرانیان تحت ستم و سلطه قبایل ترک زرد پوست و تاتاران بوده اند و فرمانروایی ترک نژاد یا ترک زبان بر آنان حکومت می کرده اند ، و بارها همین ترکان سرزمینهای آبادان ایران را ویران و آثار تمدن را در این کشور از بیخ و بن نابود کردند. همهی ایرانیان اسیر دست ترکان بودند و در نتیجه اگر قرار باشد از ستم سخنی به میان آید، بی تردید باید از ستم «ترکان» حاکم به «ایرانیان» سخن گفت، به استناد شواهد بسیار و نه بر عکس آن! حمله ترکان نیمه از سرزمین ایرانی را و به ویژه بخش های بزرگی از آسیای میانه که سفدی - فارسی زبان بودند و شهرهای بزرگ و بی نظیر مرو و بلخ و نیشاپور را از میان برد. در نقاط دیگر هم ایرانیان یا نابود گشتند یا زبانشان عوض شد و شواهد عینی زیادی نشان از حضور ایرانیان دارد، برای نمونه همین آتشکده های زردشتی، که به فرهنگ ایرانیان تعلق دارد. یکی از نقاط کشور که زبان ایرانی آن عوض شد همین آذربایجان است و این درست برخلاف دروغی است که جناب رزمی می گوید: این که ترکان حاکم هرگز زبانشان را تحمیل و جایگزین زبان های بومی نکردند. ترکان نه تنها باعث نابودی زبان ایرانی آذربایجان شدند بل که زبان های ایرانی خوارزم و سغد را نیز از میان برداشتند و ترکی را به جای آن تحمیل کردند. چنان که در قفقاز و آناتولی نیز چنین کردند. مردم آذربایجان زبان ایرانی خود را به سبب فشار همین ترکان حاکم از دست دادند و گرنه آنان نیز ریشه و تبار ایرانی دارند . نابودی تمدن یونان در آناتولی کهن به دست ترکان آسیای جیران ناپذیری را به تمدن یونان وارد کرد.

پرسش اصلی آن است که چرا حاکمان ترک ادبیات اختصاصی خود را برای نمونه در دوران غزنویان تولید نکردند؟ آیا آنها به سبب خودستیز بودن به سوی ادبیات بیگانگان روی آورده بودند؟ آیا هیچ قومی ادبیات خودش را از ادبیات دیگران پست تر می شمارد؟ تنها پاسخی که می توان به این پرسش داد این است که زبان ترکان بیابانگرد و مهاجم و غیر ایرانی حاکم بر سرنوشته ایران و ایرانیان - دست کم تا مدت چند قرن - از حد يك زبان محاوره ای و عوامانه تجاوز نمی کرده است. برای نمونه ترکان غزنوی که حتی یک اثر ترکی باقی نگذاشتند صاحب زبان و ادب و فرهنگی نبود که آن را در مناطق فرمانروایی خود به عنوان زبان اداری و ادبی به کار ببرند. اما ترکان حاکم غزنوی و سلجوقی چون خود فاقد فرهنگی ریشه دار بودند به زبان فارسی و ایرانیان در امر کشورداری نیاز داشتند. در مقاله ای به سال 1986 دانشمندی ترک‌زبان به نام تورخان گنجی ای می نویسد:

«قبایل اغوز که بنیان ها قدرت سلجوقی را تشکیل می دادند، و سلجوقیان به گروهی از آنان تعلق داشتند، به لحاظ فرهنگی واپس گرا بودند و برخلاف دیدگاه اظهار شده از سوی برخی دانشمندان (اهل ترکیه)، فاقد زبانی نوشتاری بودند»

(Tourkhan Gandjei, "Turkish in Pre-Mongol Persian Poetry", BSOAS, University of London, Vol. 49, No. 1, 1986)

داستان «قوتات غوبلیک» (دانش سعادت آور) تألیف یوسف خاص حاجب در قرن 11 در کاشغر سین کیانگ، شش هزار بیت را در بر می گیرد که سرآغاز ادبیات مردم ترک (ایغور؟) به شمار می رود. در مقدمه این کتاب آمده است: «چیزه تاجیکی که نابلار اکوش بیزینگ

تیلیمیز چه بویومغی آفوش. یعنی: "به عربی و تاجیکی چنین کتابهایی بسیار است، به زبان ما فقط همین است".

بهترین سند برای بی ریشگی زبان ترکی در حوزه ادبیات و نوشتار همین نقل قول از این متن کهن ترکی اویغوری (که با ترکی آذربایجانی و آناتولی و ترکمنی که ترکی اغوزی هستند متفاوت است) می باشد. که البته آن نیز متعلق به ایغورها است و نه آذربایجان که در آن زمان هنوز ترکی - زبان ادبی نشده بود. جناب رزمی هم در این بار می نویسند: «ایلات ترک دامدار بودند و

روستائیان فارس کشاورز و دهات کشاورزان در مقابل حرکت ایلات که بصورت نظامی سازمان یافته بودند قادر بدفاع و مقاومت نبوده

است.». حقیقت آن است که فرهنگ کشاورزی و شهرنشینی فرهنگی است که آثار ادبی و نوشتاری خلق می کند و برای همین

هم ترکانی مانند غزنویان که بر ایران حکومت کردند، به زبان فارسی متوسل شدند. در این باره سفرنامه ابن فضلان نیز نکاتی درباره شیوه زندگی ترکان اغوز نوشته است که نشان می دهد آنها هنوز در قرن 9-10 میلادی بیابانگرد و غیرشهرنشین بوده اند.

بار به یکی دیگر از داده های غلط جناب رزمی نگاهی می افکنیم:

«سلطان محمود غزنوی شاه ترک ایران چهارصد مداح فارس در دربار خود داشت که یکی از آنها ابوالقاسم فردوسی بوده است»
اصحاب علم و ادب می دانند که فردوسی توسی هرگز شاعر درباری (آن هم دربار غزنوی) نبوده و سرایش شاهنامه را نیز در زمان سامانیان آغاز کرده بود. البته جناب رزمی نام و نشانی از آن چهارصد شاعری که مدعی است مداح محمود غزنوی بودند، نمی دهد. جناب ماشالله رزمی باز در حوزه زبان شناسی که رشته ی وک نیست چنین افاضاتی را بیان می کند:

«باستان گرایان و بعضی از شرق شناسان از جمله آرتور کریستن سن معتقدند که گسترش سواد و اداره کشور با حساب و کتاب و جمع آوری مالیات و ثبت و ضبط در آمد و مخارج در ایران در دوره ساسانیان انجام گرفته و معمول شده است و چون زبان حکومت در آن دوره نوعی پارسی بوده لذا پایه کار دیوانی به این زبان گذاشته شده و چون شغل دیوان نیز مانند همه مشاغل در گذشته موروثی بوده و پسر کار پدر را ادامه می دادند لذا علیرغم تغییر سلسله ها زبان و سیستم مالیات گیری تغییر نیافته است. اغلب دبیران هم از زبان « هزوارش » استفاده کرده اند یعنی نوشته اند گوشت و برای حاکم عرب خوانده اند « لحم » و برای حاکم ترک خوانده اند « ات ».
احمد کسروی نیز متداول شدن زبان فارسی در امر نوشتن را از زمان ساسانیان می داند. این استدلال از آنجا ضعیف است که می دانیم زبان فارسی دری امروزی بعد از اسلام و از آسیای مرکزی به ایران آمده است و پارسی باستان همانقدر با فارسی امروز بیگانه است که هر زبان خارجی دیگر.»

در پاسخ به ادعاهای بی پایه جناب رزمی بایستی به چند نکته اشاره کنیم:

- 1) زبان پهلوی بدون هزوارش نیز کتابت شده است که متون مانوی و متون پازند نمونه های خوبی از آن می باشند. همچنین هزوارش خود زبان نیست که حاکمان ترک و عرب آن را به کار ببرند، بلکه هزوارش همان لوگوگرام یا نماد است. زبان چینی نمونه خوبی از این نوع خط است که هر واژه ای خود دارای یک نماد است و به جای خواندن آواها، خود نماد واژه معنی واژه را بازگو میکند.
- 2) در اوایل دوران حاکمیت اعراب اموی، امور دیوانی و مالیاتی همه به زبان پارسی انجام می گشت. تا آن که در حدود هشتاد قمری در زمان حجاج بن یوسف زبان دیوان از پارسی (در واقع پهلوی یا همان پارسی میانه) به عربی برگردانده شد (نک. فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب، دکتر محمد محمدی، 1374، ص 95).
- 3) زبان فارسی دری خود گویش خراسانی زبان پارسی میانه (پهلوی) می باشد که پس از اسلام گسترش یافته و بر دیگر گویش های ایرانی این سرزمین چیره شده است. ولی ریشه پهلوی زبان پارسی کنونی را می توان به آسانی ثابت کرد. جناب ماشالله رزمی، پارسی باستان را با پارسی میانه در اینجا اشتباه می گیرد. پارسی باستان زبان پادشاهان هخامنشی بود و پهلوی (پارسی میانه) ریشه در پارسی باستان دارد. مروی بر چند واژه متعلق به هر سه زبان پارسی باستان و میانه و نو گواهی آشکار بر وجود پیوند میان این سه زبان ایرانی است:

Aspa (پارسی باستان) < asp (پارسی میانه) < اسب (فارسی)
Kāma (پارسی باستان) < Kām (پارسی میانه) < کام (فارسی)
Daiva (پارسی باستان) < dēw (پارسی میانه) < دیو (فارسی)
Drayah (پارسی باستان) < drayā (پارسی میانه) < دریا (فارسی)
Dasta (پارسی باستان) < dast (پارسی میانه) < دست (فارسی)
Bāji (پارسی باستان) < bāj (پارسی میانه) < باج (فارسی)
Brātar (پارسی باستان) < brādar (پارسی میانه) < برادر (فارسی)
Būmi (پارسی باستان) < būm (پارسی میانه) < بوم (فارسی)
Martya (پارسی باستان) < mard (پارسی میانه) < مرد (فارسی)
Māha (پارسی باستان) < mäh (پارسی میانه) < ماه (فارسی)
Vāhara (پارسی باستان) < wahār (پارسی میانه) < بهار (فارسی)
Stūnā (پارسی باستان) < stūn (پارسی میانه) < ستون (فارسی)
Šīyāta (پارسی باستان) < šād (پارسی میانه) < شاد (فارسی)
Duru / drauga (پارسی باستان) < drōgh (پارسی میانه) < دروغ (فارسی)

پیوند ایران و فارس نیز در متون کهن بارها گواهی گردیده است، چنان که حمزه اصفهانی می نویسد (تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، 1367، ص 2): «آریان که همان فرس است در میان این کشورها قرار دارد و این کشورهای شش گانه محیط بدان اند، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین، و شمال در دست ترک، میانه جنوب در دست هند، رو به روی آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سودان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است».

برای آگاهی خوانندگان از پیوند و ارتباط کامل زبان فارسی کنونی با زبان پارسی میانه (پهلوی) نمونه هایی از نوشته های پهلوی را در زیر نقل می کنیم تا آشکار شود که حقیقتاً زبان فارسی کنونی ادامه زبان پهلوی عصر ساسانی است:

1) قطعه شعری به زبان پهلوی (متون پهلوی، جاماسب آسانا، گزارش سعید عریان، 1371، ص 96):

Dārom andarz-ē az dānāgān
Az guft-ī pēšēnīgān
Ō šmāh bē wizārom
Pad rāstih andar gēhān
Agar ēn az man padirēd
Bavēd sūd-ī dō gēhān

برگردان فارسی:

«دارم اندرزی از دانایان

از گفته ی پیشینیان

به شما بگزارم (= گزارش دهم)

به راستی اندر جهان
اگر این از من پذیرد
بود سود دو جهان».

(2) بخشی از کارنامه ارشیر بابکان که یکی از متون معتبر و مهم پهلوی است:

pad kārnamag ī ardashīr ī pābagān ēdōn nibišt ēštād kū pas az marg ī alaksandar ī hrōmāyīg ērānšahr 240 kadag-xwadāy
būd. spahān ud pārs ud kustihā ī awiš nazdiktār pad dast ī ardawān sālār būd.

pābag marzobān ud šahryār ī pārs būd ud az gumārdagān ī ardawān būd. ud pad staxr nišast. ud pābag rāy ēč frazand ī
nām-burdār nē būd.

ud sāsān šubān ī pābag būd ud hamwār abāg gōspandān būd ud az tōhmag ī dārā ī dārāyān būd ud andar dušxwadāyih ī
alaksandar ō wirēg ud nihān-rawišnih ēštād ud abāg kurdān šubānān raft.

برگردان فارسی:

«در کارنامه اردشیر بابکان آیدون نوشته شده است که پس از مرگ اسکندر رومی، ایرانشهر را ۲۴۰ کدخدای بود. اسپهان و پارس و
سامانهای نزدیک به آن ها در دست سالار اردوان بود. بابک شهریار و مرزبان پارس و از گماردگان اردوان بود و در (شهر) استخر نشیمن
داشت. بابک را هیچ فرزند نام برداری نبود. و ساسان، (که) شبان بابک بود، همواره همراه با گوسفندان بود و از تخمه دارایی دارایان بود.
و اندر دژخدایی (= حکومت بد) اسکندر به گریز و نهان-روش شده بود و با گردهای شبان می رفت».

بدون هیچ تردیدی هر فرد فارسی زبانی می تواند بیشینه این نوشته های پهلوی را دریابد و از این رو بدیهی است که میان زبان
فارسی کنونی و زبان پهلوی پیوند و ارتباط کامل و مستقیمی وجود دارد و زبان فارسی ادامه همان زبان پهلوی ای است که در کتیبه
های ساسانی و متون پهلوی (مانند کارنامه اردشیر بابکان) گواهی گردیده است. آشکار است که زبان های ایرانی دیگر، مانند سغدی
و پارتی و خوارزمی نیز بر زبان فارسی کنونی تأثیراتی داشته اند اما پایه اصلی این زبان همان زبان پهلوی است (برپتیکا: زبانهای
ایرانی).

در همین زمینه، خوب است مقایسه ای نیز میان زبان انگلیسی کنونی و زبان انگلیسی کهن انجام دهیم. زبان انگلیسی امروزی
ریشه در زبان انگلیسی کهن دارد. زبان انگلیسی کهن اثری مشهور و حماسی به نام بنوولف از حدود نهمصد سال پیش دارد. اما این
داستان را هیچ فرد انگلیسی زبان امروزی نمی تواند بفهمد و تنها با گذراندن دوره های مخصوص می توان زبان انگلیسی کهن را
آموخت و متون آن را خواند. برای نمونه چند سطر از همان حماسه بنوولف را به زبان انگلیسی کهن می آوریم:

oretmeccas æfter æpelum frægn:

"Hwanon ferigeað ge fætte scyldas

græge syrcan ond grimhelmas

heresceafta heap? Ic eom Hroðgares

و برگردان انگلیسی امروزی آن:

asked of the heroes their home and kin

"Whence, now, bear ye burnished shields

harness grey and helmets grim

spears in multitude? Messenger, I, Hrothgar's

با مراجعه به این صفحه خواهید دید که یک فرد انگلیسی زبان قادر به فهم متون انگلیسی کهن نمی باشد:

<http://www.georgetown.edu/labyrinth/library/oe/texts/a4.1.html>

اما در مقابل، یک ایرانی کنونی نه تنها اشعار رودکی و فردوسی کهن تر از داستان بنوولف را در می یابد، بل که می تواند متن های
پارسی میانه (پهلوی) را نیز کمابیش به خوبی بفهمد. در حالیکه یک ترکیزان از ترکیه کنونی نمیتواند سروده های شاعران کلاسیک
ترکی-گوی را دریابد زیرا آنان ترک و همفکرانش بسیاری از واژگان پارسی و عربی را از زبان ترکی عثمانی حذف کرده اند.
برای اطلاعات بیشتر در مورد پیوستگی میان زبان پارسی باستان و فارسی میانه و فارسی نو علاقه مندان می توانند به این کتاب ها
مراجعه نمایند:

+ هزاره های پرشکوه: داریوش احمدی، انتشارات گرگان، 1384، ص 33-35

<http://gloriousmillenaries.blogspot.com>

+ راهنمای زبان های ایرانی، جلد اول و دوم، ویراستار: پرفسور رودیگر اشمیت، انتشارات فقهونوس، 1382-83

+ تاریخ زبان فارسی: محسن ابوالقاسمی، انتشارات سمت، 1380

Gilbert Lazard, "The Rise of the New Persian Language" in Cambridge History of Iran, vol. IV, 1975+

ادعای سراپا پی بنیان و باطل پان ترک ها برضد زبان فارسی، نه تنها گواه عمق دروغ پردازی و پریشان گویی آنان، بل که نمودار
احساس حقارت آنان در برابر شکوه زبان فارسی و احساس نفرت آنان نسبت به زبان فرهنگ ساز و فرهنگ پرور و ملی ایرانیان است.

این گفته جناب رزمی: «در انستیتوی لوموند عرب در پاریس شاه نامه فردوسی را گذاشته اند و فردوسی را عرب معرفی می کنند و
هیچ آکادمیسینی هم تاکنون اعتراض نکرده است.»

نشان می دهد که وی چگونه از اخبار و اسناد ساختگی به دلخواه خود بهره برداری می کند (مانند گزارش دروغین امیدزجان) بی آن
حقایق تاریخی را مد نظر خود قرار دهد. بر همه روشن است که انستیتوی لوموند در این موضوع اشتباه کرده است (البته اگر اصل
خبر راست باشد، که بعید می نماید!) و اگر کسی اعتراضی نکرده است برای آن است که کسی از چنین ماجرای مطلع نبوده است.
وگرنه ایرانی بودن فردوسی آشکارتر از آفتاب است. این برداشت نادرست و بازی با اسناد را می توانیم در جمله های زیر جناب رزمی
(که متنی بر همان جعلیات و فحیح نشریه پان ترکی امید زجان است) مشاهده کنیم:

«نظریه سوم به رابطه زبان با دین تکیه می کند. طبق این نظریه خط و زبان در گذشته از دین تبعیت می کرده است این امر نه فقط در
ایران بلکه کم و بیش در سایر جوامع نیز صادق بوده است.»

زبان دینی مسلمانان ، عربی و خط آنان قرآنی بوده است. زبان فارسی بعد از اسلام آوردن فارس زبانان آنچنان با زبان عربی مخلوط شده است که محققین زبان فعلی فارسی را لهجه‌ای از زبان عربی می‌دانند و این ادعا بی دلیل نیست زیرا تاریخ می‌گوید که گلستان سعدی بمدت هفتصد سال یعنی تا باز شدن مدارس جدید ، تنها کتاب آموزش زبان فارسی در هر مکتب و مدرسه‌ای بوده است .در بعضی از قسمتهای گلستان در صد کلمات عربی از کلمات فارسی بیشتر است و مقدمه گلستان با این جملات شروع می‌شود:

« منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت ، هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات ، پس در هر نفسی دونهعت موجوداست و برهر نعمتی شکری واجب »

چنانکه ملاحظه می‌شود اکثریت کلمات این جملات عربی است.

دیوان حافظ نیز با مصرعی از اشعار یزید بن معاویه شروع می‌شود :

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

سبک و وزن اشعار حافظ هم درست شبیه اشعار یزید است.

تمام اشعار فارسی نیز از رودکی تا نیما یوشیج ، سبک و وزن عروضی دارند و همه سبک‌ها از عربی اقتباس شده. جالب اینکه عرب ، رجز را شعر نمی‌شناسد و شاهنامه فردوسی چیزی جز رجز خوانی نیست و خود فردوسی در اثر دیگرش بنام یوسف وزلیخا افسوس می‌خورد که عمرش را برای سرودن شاهنامه تلف کرده است.

بدون کم ارزش شمردن زبان فارسی و با احترام به کسانی که این زبان را دوست دارند باید پذیرفت که زبان فارسی لهجه‌ای از زبان عربی است و این وابستگی از شیرینی آن نمی‌کاهد و اگر قاتل زبان‌های دیگر نباشد برای همه محترم است.

ساکنان فلات ایران قبل از ساکنان آسیای مرکزی مسلمان شده‌اند و ترک‌ها از قرن هشتم میلادی به بعد اسلام آورده‌اند و خط قرآنی را انتخاب کرده‌اند و زبان فارسی بعلت نزدیکی اش به زبان عربی ، زبان کتابت دیوان شده است زیرا تمام اصوات زبان عربی را می‌شود با اصوات فارسی تطبیق کرد و خواندن کلمات فارسی برای اعراب هم آسان است و بطور خلاصه می‌شود گفت که زبان فارسی بعلت نزدیکی اش به زبان عربی در واقع زبان دینی مسلمانان بوده است ولی این امر در مورد زبان ترکی صادق نبوده است و اصوات زبان ترکی با خط و زبان عربی قابل تطبیق نیست اکثر اسلام شناسان و عرب شناس‌ها قادر به خواندن و فهمیدن متون تاریخی فارسی هستند زیرا فارسی در دوران قرون وسطی خیلی به عربی نزدیک بوده و بدین جهت کسی که عربی بلد نباشد نمی‌تواند ادعا کند که به ادبیات فارسی کاملاً مسلط است .

در انستیتوی لوموند عرب در پاریس شاه نامه فردوسی را گذاشته‌اند و فردوسی را عرب معرفی می‌کنند و هیچ آکادمیسینی هم تاکنون اعتراض نکرده است .

در قبرستان پرلاشر پاریس بر سنگ قبر غلامحسین ساعدی نمیشنامه نویس تبریزی ، نامش را با خط نستعلیق حک کرده‌اند و هر وقت توریست‌ها از کنار این مقبره رد می‌شوند ، راهنمای توریستی ساعدی را نویسنده عرب معرفی می‌کند .

به این ترتیب انتخاب زبان فارسی از طرف سلاطین ترک دلیل دینی داشته و ساده بودن این زبان نیز دلیل دیگر انتخاب آن بوده ولی بخاطر همین سادگی و مختصر بودنش زبان علمی محسوب نمی‌شود. که بنوشته دکتر خانلری در کتاب دستور زبان فارسی ، زبان فارسی تنها سیصد و چهارده فعل دارد. »

برای رد ادعاهای دروغین نقل شده در بالا، نخست باید گفت که جناب ماشالله رزمی حتی نمیتواند نام یک پژوهشگر واقعی را معرفی کنند که زبان فارسی را جزو زبانهای هندواروپایی نداند. تنها سند وی همان خبر جعلی امید زنجان بود که به یونسکو چسبانده اند. اما برای رد نظر جناب رزمی ما به سه سند از زبان ترکی نگاه کنیم.

نخستین اثر منظوم ترکی اغوزی را دولت‌شاه سمرقندی ذکر کرده است. حسن اعلو، شاعر این قطعه ترکی، از خراسان است. خوب است به این شعر نگاهی بیافکنیم:

آپاردی کؤنلومو بیر خوش قمر اوز، جانفزا دلیبر،
نه دلیبر؟! دلیبر-ی شاهید، نه شاهید؟! شاهید-ی سرور
من اولسم، سن بت-ی شنگول، صوراخی ائیله مه غولغول!
نه غولغول؟! غولغول-ی باده، نه باده؟! باده-یی احمر
باشیمدان گنچه دی هرگیز، سنینله ایچدییم باده،
نه باده؟! باده-یی مستی، نه مستی؟! مستی-یی ساغر
شها! شیرین سؤزون قیلیر، میصیرده هر زامان کاسید،
نه کاسید؟! کاسید-ی قییمت، نه قییمت؟! قییمت-ی شکر
توتوشماینچا در آتش، بلیرمز خیصلت-ی عنبر،
نه عنبر؟! عنبر-ی سوزیش، نه سوزیش؟! سوزیش-ی میچمر
ازلده جانیم ایچینده، یازیلدی صورت-ی معنی ،
نه معنی؟! معنی-یی صورت، نه صورت؟! صورت-ی دفتر
حسن اوغلو سنه گرچی، دوعاچی‌دیر، ولی صادق،
نه صادق؟! صایق-ی بنده، نه بنده؟! بنده-یی چاکر

می شود گفت که بیشتر واژگان این شعر فارسی هستند. اما در مقابل بنگرید به کهن ترین نمونه های شعر فارسی، مثلا رودکی یا فردوسی، که در آن ها واژگان بیگانه‌ی ترکی یا تازی در اقلیت محض اند. اما این شعر ترکی پر از واژگان فارسی است: خوش، جانفزا، دلبر، نه، سرور، من، شنگول، غلغل، باده، هرگز، مستی، شه (شاه)، شیرین، هر، زمان، آتش، سوزش، کاسد، شکر، ممجر، دفتر،

بنده ، گرچه ، ولی، مه ، بی، چاکر، جان، و ...

ان واژگانی هم که فارسی نیستند بیشتر تازی اند! (قمر، شاهد، ساغر، قیمت، خصلت، مجمر، معنی، صورت، دعا، صادق) و تعدادی هم یونانی هست مانند عنبر. گفتنی است که در طول هزار و دو بیست ساله ادبیات فارسی حتا یک شعر نیز نمی توان یافت که در این حد واژگان ترکی داشته باشد. (بجز اشعار ملمع که به قصد دوزبانه نوشته شده اند).

همچنین بنگرید به این شعر از قلمرو عثمانیان:

صبحدم بلبل نیاز ایدیکجه گلدی نازه گل
راز عشقی در میان ایندی آچیلدی تازه گل
اولدی صحن باغدا پیدا گل افشانلارینه
حاصلی دوندی چمن بزمنده آتشباز گل
اوبمادی بیرگون هوای بلبل شوریده په
میل ایدر دائم نسیم صبح ایله پروازه گل
بیریره جمع ایله-میش اوراق ناز و شیوه-یی
رشته جانندان ایتمیش بلبلون شیرازه گل

گوگلره ایرگوردی باقی غلغل عشقون سنون
 سالمادین روی زمینه حسن ایله آوازه گل
 در این شعر واژگان پارسی و سپس عربی بیش از واژگان ترکی اند!
 یا به این عبارت فضولی، شاعر معروف ترک‌زبان عراقی بنگریم.
 از مقدمه حذیفه السعداء فضولی:
 "...اگر چه عبارت ترکیده بیان واقع دشوار در، زیرا اکثرا الفاظی رکبک و عباراتی ناهموار در، امید در که همت اولیا اتمامه مساعدت و
 انجامه معاونت قیله".

در این عبارت بیشتر واژگان فارسی و عربی می توان دید تا ترکی! گرهاده دوفر، ترکشناس نامدار آلمانی، نیز به این حقیقت روشن
 اشاره کرده است که زبان فارسی در ترکی بسیار بیشتر اثر گذاشته است تا زبان ترکی در فارسی. دکتر اصغر دلیری پور، عضو هیئت
 علمی دانشگاه آنکارا نیز در این باره نوشتاری مستند و مستدلی نوشته است:

<http://www.azargoshnasp.net/languages/Persian/zabanparsiturkidaadosetad.pdf>

پس اگر نحوه استدلال جناب ماشالله رزمی را بخواهیم مینا قرار دهیم، به راحتی می توانیم بگوییم که زبان ترکی گویشی از زبان
 فارسی است، در حالی که می دانیم زبان ترکی یکی از شاخه های زبان های آلتایی است، همانگونه که زبان فارسی، یک زبان
 آریایی، از شاخه زبانهای هندواروپایی می باشد و هرگز هیچ پژوهشگر زبانشناسی سخنی به جز این نمی تواند بگوید و هرگز نمی
 توان زبان شناسی را در جهان سراغ گرفت که با توهمات جناب رزمی درباره زبان ترکی و فارسی همسو و همدستان باشد.
 به تاکید باید گفت که وجود شماری وامواژه تازی در زبان فارسی موجب انحراف و خروج آن از رده و جایگاه زبان شناختی اش نمی
 شود. زبان فارسی به لحاظ اصول زبان، بنیاد دستوری، تغییر آواها، و ریشه شناسی آن، در جهان به عنوان عضوی از گروه زبانهای
 ایرانی شاخه هندواروپایی شناخته می شود. زبانهای دیگر ایرانی مانند کردی و پشتو و تالشی و .. همه جزو این شاخه دیرینه
 میباشند. زبان انگلیسی هم 55 درصدش فرانسه و لاتین است، ولی انگلیسی امروز دنباله همان انگلیسی قدیم بنوولف و چاسره.
 می توان گفت که زبان انگلیسی واژگان بیگانه بیشتری از فارسی دارد اما با این همه زبان انگلیسی یک زبان ژرمانیک و جزو خانواده
 ژرمانیک زبانهای هندواروپایی حساب می شود.

About 80 percent of the entries in any English dictionary are borrowed, mainly from Latin. Over 60 percent of all English
 words have Greek or Latin roots. In the vocabulary of the sciences and technology, the figure rises to over 90 percent.

<http://dictionary.reference.com/help/faq/language/t16.html>

ترجمه:

حدود 80 درصد واژگان زبان انگلیسی از لاتین میباشند. بیش از 60% واژگان انگلیسی ریشه یونانی و لاتینی دارند. در واژگان دانشی
 و فن-آوری، این درصد به 90% افزایش می اید.

در این باره دکتر جلیل دوستخواه نیز پاسخ پسندیده ای داده اند:

<http://iranshenakht.blogspot.com/2006/03/268.html>

دانشنامه جهانی بریتنیکا (سال 2006) نیز مینویسد:

The Indo-Iranian group consists of Indic languages and Iranian languages. Persian (or Farsi) is an Iranian language. So
 are Pashto (or Pushtu), spoken in Afghanistan and Pakistan; and Kurdish, spoken in Kurdistan. Baluchi, spoken mostly in
 Pakistan and Iran, also is an Iranian language. Sanskrit is an Indic language. It is the oldest living Indo-European
 language, and is now used chiefly as the sacred language of Hinduism. Hindi, the leading language of northern India, and
 Urdu, the national language of Pakistan, are also Indic languages.

(ترجمه: گروه زبان های هندوایرانی شامل زبان های هندی و ایرانی است. پارسی یا فارسی که زبان ایرانی است، چنان که پشتو،
 زبانی در افغانستان و پاکستان بدان تکلم می وشد؛ و کردی، زبانی که در کردستان بدان سخن گفته می شود؛ بلوچی، زبانی که
 بیش تر در پاکستان و ایران بدان تکلم می شود، نیز زبان هایی ایرانی اند. سنسکریت یک زبان هندی است و کهن ترین زبان زنده
 هندواروپایی است، و اینک عمدتاً به عنوان زبان مقدس دین هندو به کار می رود. هندی، زبان اصلی شمال هند، و اردو، زبان ملی
 پاکستان، نیز زبان هایی هندی اند.)

بنابراین به جز جناب رزمی، که برای توهین به زبان فارسی ناگزیر به بهره برداری از سند جعلی و وقیح نشریه امید زنگان شده، امروزه
 همگان می دانند که به لحاظ دستور زبان، واژگان بنیادی، و ریشه شناسی، زبان پارسی یک زبان هندواروپایی است و با زبانهای
 بلوچی، پشتو، کردی، تالشی و ... همخانواده است.

درباره علمی بودن زبان فارسی می توان به کتابهای فارسی کهن ابوعلی سینا (دانشنامه علایی و رگ شناسی)، التفهیم ابوریحان،
 و ذخیره خوارزمشاهی (اسماعیل جرجانی) و رهایش و گشایش و جامع الحکمتین ناصر خسرو و کتابهای کهن دیگر اشاره کرد، که
 آثاری بسیار ارزنده و پرمحتوا هستند. همه اینها نشان دهنده آن است که زبان فارسی ظرفیت آن را دارد که یک زبان علمی باشد.
 اگر امروز زبانهای شرقی (و همچنین عربی) از کاروان تمدن عقب افتادند، به سبب انگیزه های سیاسی است تا آن که به ذات آن زبان
 ها مربوط باشد. در این راستا می توان نمونه ای خوب از ظرفیت های زبان فارسی را در زمینه علم اختر-فیزیک در اینجا یافت:

<http://www.usr2.obspm.fr/~heydari/dictionary/Intro.html>

همچنین دکتر حسابدی نیز نشان داده است که زبانهای هندواروپایی (مشخصاً زبان فارسی) توانمندی بالایی در واژه سازی، بویژه در
 دامنه واژه های دانشیک دارند:

http://prana.persianblog.com/1382_9_prana_archive.html#1123736

جناب ماشالله رزمی با وجود ناآگاهی کامل خود از علم زیان‌شناسی، می‌خواهد که دیگران توهّمات نادرست وی را درباره زبان فارسی بپذیرند! همان‌طور که در نوشتار حاضر نشان داده شده است، جناب ماشالله رزمی نه استاد زیان‌شناسی است و نه استاد تاریخی و تنها دستاویزش برای حمله به زبان فارسی و پرستش و تقدیس زبان ترکی، همان خبر جعلی نشریه امید زنجان بود که به یونسکو منسوب کرده‌اند. شاید زبان پارسی از معدود زبان‌هایی در جهان باشد که می‌تواند آثار بزرگی را بدون به کار بردن حتا یک واژه بیگانه بیافریند. نمونه آن، کلبه و دمنه دکتر احمد آجودانی است که یکسره به فارسی سره نوشته شده است.

اما یکی از دروغ‌های دیگر پان ترکیست انتساب داستان یوسف و زلیخا به فردوسی است، و جناب رزمی به پی‌روی از نویسندگان معلوم الحال، ناصر پورپیرار، برای بی‌ارزش جلوه دادن شاهنامه جاودانه فردوسی کوشیده است که سرایش این اثر سبست و ضد شاهنامه‌ای را به فردوسی نسبت دهد. اما بی‌پایگی این انتساب مغرضانه کاملاً آشکار است (نک. هزاره‌های پرشکوه، همان، بخش 1-3) و بیش از 50 سال است که از سوی محققین ایرانی و خارجی به‌طور کامل این واقعیت نشان داده شده است. بنگریده به:

<http://www.azargoshnasp.net/famous/ferdowsi/ferdowsi.htm>

و همچنین دانشنامه بریتانیکا سال 2006 زیر فردوسی و همچنین دانشنامه ایرانیکا باز زیر فردوسی همه این نکته را ذکر کردند.

جناب ماشالله رزمی مینویسند:

«از شاهکارهای ادبی فارسی تمجید می‌شود بدون اینکه گفته شود تمامی این آثار با حمایت سلاطین ترک خلق شده‌اند» شاهنامه فردوسی، آثار خرقانی، خواجه عبدالله انصاری، عطار نیشاپوری، مولوی، ناصر خسرو، بلعمی، مولوی، داراب نامه طرطوسی، سمک عیار... و هزاران اثر دیگر هیچ وابستگی به دربار سلاطین ترک نداشتند! بنابراین روشن نیست که جناب رزمی چرا واژه «تمامی» را در این جا به کار برده است! جناب ماشالله رزمی مینویسند:

«اصرار غیر منطقی بر این ادعای بی‌اساس که سی میلیون ترک در ایران ترک نیستند و اقوام مهاجم ترک بزور زبان آنان را تغییر داده‌اند، غیر از ترک ستیزی نمیتواند نام دیگری داشته باشد.»

نخستین مسأله، موضوع آمار است که معلوم نیست جناب رزمی از کجا سی میلیون ترک‌زبان را در ایران پیدا کرده است. بعداً در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت. اما حقیقت اینست که از آذربایجان پیش از دوران ایلخانان هیچ سندی به زبان ترکی به موجود نیست در حالی که شاعران و نویسندگان آذربایجانی پیش از این دوره، مطلقاً، و پس از این دوره، غالباً، آثار خود را به زبان پهلوی و فارسی آفریده‌اند. این واقعیت به خوبی ریشه ایرانی مردم آذربایجان را آشکار می‌سازد. جالب آن که کهن‌ترین سند زبان ترکی، یعنی کتیبه‌های ارخون، به دوران پس از اسلام (سده هشتم میلادی) متعلق بوده و در مغولستان واقع است، اما از آذربایجان سندی کهن‌تر از دوران ساسانی در دست است که به زبان پارسی میانه نوشته شده است و در مشکین شهر واقع است:

<http://www.azargoshnasp.net/languages/Pahlavi/PAHLAVIMESHKINSHAHR.pdf>

برگردان متن این کتیبه‌ی ارسبی میانه‌ای به پارسی امروزی چنین است:
«ماه مهر سال 27 (پادشاهی) شاپور، شاه شاهان، پسر هرمزد-آن گاه که من، نرسه‌ی ... گویدان - این دژ را که فرخ ... پی‌نهاد بود، به نام ایردان و فره‌ی شاه شاهان در هفت سال به پایان رساندم.
اینک، شاه زاده، نجیب زاده، یا آزاده‌ای که بدین راه آید و این دژ را بپسندد، پس روان نرسه‌ی .. را آفرین گوید. تو که این دژ را نمی‌پسندی، پس دژی بساز که از این بهتر باشد!»
این نقل قول از دانشنامه بریتانیکا (زیر واژه اغوز) نیز به خوبی گویای موضوع است:

These **Turks** came to form the bulk of the population there, and one Oguz tribal chief, Osman, founded the Ottoman dynasty (early 14th century) that would subsequently extend Turkish power throughout the eastern Mediterranean. The Oguz are the primary ancestors of the **Turks** of present-day Turkey. Little is known about the origins of the Turkic peoples, and much of their history even up to the time of the Mongol conquests in the 10th-13th centuries is shrouded in obscurity. Chinese documents of the 6th century AD refer to the empire of the T'u-chüeh as consisting of two parts, the northern and western **Turks**. This empire submitted to the nominal suzerainty of the Chinese T'ang dynasty in the 7th century, but the northern **Turks** regained their independence in 682 and retained it until 744. The Orhon inscriptions, the oldest known Turkic records (8th century), refer to this empire and particularly to the confederation of Turkic tribes known as the Oguz; to the Uighur, who lived along the Selenga River (in present-day Mongolia); and to the Kyrgyz, who lived along the Yenisey River (in north-central Russia). When able to escape the domination of the T'ang dynasty, these northern Turkic groups fought each other for control of Mongolia from the 8th to the 11th century, when the Oguz migrated westward into Iran and Afghanistan. In Iran the family of Oguz tribes known as Seljuqs created an empire that by the late 11th century stretched from the Amu Darya south to the Persian Gulf and from the Indus River west to the Mediterranean Sea. In 1071 the Seljuq sultan Alp-Arslan defeated the Byzantine Empire at the Battle of Manzikert and thereby opened the way for several million Oguz tribesmen to settle in Anatolia.

(= درباره خاستگاه مردمان ترک آگاهی‌های اندکی موجود است، و بخش عمده‌ای از تاریخ آنان حتا تا زمان فتوح مغولان در سده‌های 10-13 م. در پرده ابهام است. اسناد چینی سده ششم م. به امپراتوری تو-چوئه، که مرکب از دو بخش، ترکان شمالی و ترکان غربی بود، اشاره می‌کنند. این امپراتوری در سده هفتم به حاکمیت صوری دودمان چینی تانگ گردن نهاد، اما ترکان شمالی در 682 استقلال خود را بازیافتند و تا 744 حفظ کردند. کتیبه‌های ارخون، کهن‌ترین نوشته‌ی شناخته شده‌ی ترکی (سده هشتم)، بدین امپراتوری و به ویژه به اتحادیه قبایل ترک معروف به اغوز؛ نیز به ایغورها، که در امتداد رود سلنگا (اینک در مغولستان) می‌زیستند؛ به قرقیزها، که به موازات رود ینی سنی (اینک در روسیه) می‌زیستند اشاره دارد. این دسته‌های ترکان شمالی، هنگامی که موفق به رهایی از استیلای دودمان تانگ شدند، برای تسلط بر مغولستان از سده هشتم تا یازدهم، آن گاه که اغوزها به سوی غرب به ایران و افغانستان مهاجرت کردند، به نبرد با یک دیگر پرداختند. در ایران یکی از تیره‌های قبایل اغوز، معروف به سلجوقیان، در اواخر سده یازدهم امپراتوری‌ای را پدید آوردند که از آمودریا تا خلیج فارس در جنوب، و از رود سند تا دریای مدیترانه در غرب گسترده بود. در 1071 سلطان سلجوقی آلپ ارسلان امپراتور بیزانس را در نبرد منزیکرت شکست داد و در نتیجه آن راه اسکان چندین میلیون ایلپاتی اغوز در آناتولی گشوده شد. این ترکان به گونه توده‌ای از مردمان بدین سرزمین وارد شدند، و یکی از قبایله سالاران اغز، به نام عثمان، دودمان عثمانی را بنیان نهاد (اوایل سده 14) که سپس نیروی ترکان را در سراسر مدیترانه شرقی گسترش داد. اغوزها نیاکان اصلی ترکان ترکیه کنونی هستند)

پروفسور پیتر گلدن (<http://newark.rutgers.edu/~history/index.php?content=deptmem&name=golden>)

- در صفحه 386 کتاب خود که جامع ترین و کامل ترین کتابی است که درباره تاریخ گروه های مختلف ترک چاپ شده است روند ترکی زبان شدن آذربایجان را به سه مرحله بخش کرده است.
- نخست ورود سلجوقیان و مهاجرت قبایل اغوز به ناحیه آذربایجان و آران و آناتولی، دوم حمله مغولان که بیشتر سربازان شان ترک تبار بودند، و سوم دوران صفویان که بسیاری از قبایل ترک زبان قزلباش از ترکیه به ایران سرزیر شدند.
- Peter B. Golden, An introduction to the history of the Turkic peoples: Ethnogenesis and state-formation in medieval and early modern Eurasia and the Middle East, (Otto Harrassowitz (Wiesbaden) 1992
- پروفسور احسان یارشاطر نیز روند ترک زبان گشتن آذربایجان را در دانشنامه ایرانیکا زیر گویش آذری شرح داده است:
- 1) نخستین مهاجرت ترکان اغوز به آذربایجان در زمان غزنویان آغاز میشود. قطران تبریزی که در این دوران می زیسته است، در اشعارش حملات و تاراج های ترکان را در آذربایجان سخت نکوهیده است و همین نکته دلیلی استوار و خدشه ناپذیر بر بیگانگی این مهاجمان با آذربایجان می باشد. برای نمونه:
- زمانی تازش ایشان به شروان اندرون بودی / زمانی حمله ی ایشان به آذربایگان اندر
 نبود از تازش ایشان کسی بر چیز خود ایمن / نبود از حمله ایشان کسی بر مال خود سرور
 چه ارزد غدر با دولت، چه ارزد مکر با دانش / اگر چه کار ترکان هست غداري و مکاری
 کمر بستند بهر کین شه ترکان پیکاري / همه یکرو به خونخواری، همه یکدل به جراری
 همیشه عزم ایشان بود بر تاراج و بر کشتن / چو باشد عزم شان آن گونه، باشد حال شان این سان
- 2) در زمان سلجوقیان گروه انبوهی از قبایل ترک به منطقه آذربایجان و آران رو می آوردند و در دوران اتابکان نیز تعداد آنها افزایش می باید.
 - 3) حمله مغولان به ایران نیز بسیار تاثیرگذار بود زیرا بیشینه سربازان مغولها نیز ترک تبار بودند.
 - 4) دوران قراقویونلو و آق قویونلو و همچنین دوران صفویان نیز روند ترکی زبان شدن آذربایجان را قدرت میبخشد.

اما درباره زبان بومی و اصلی آذربایجان اسناد روشن و خدشه ناپذیری در دست است:

ابن ندیم در الفهرست (قرن 9 میلادی) می نویسد (1381، ص 22):

فأما الفهلوية فمنسوب إلى فهل أسم يقع على خمسة بلدان وهي أصفهان والري وهمدان وماه نهاوند وأذربيجان وأما الدرية فلغة مدن المدائن وها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة إلى حاضرة الباب والغالب عليها من لغة أهل خراسان والمشرق و اللغة أهل بلخ وأما الفارسية فتكلم بها الموأيدة والعلماء وأشباههم وهي لغة أهل فارس وأما الخوزية فيها كان يتكلم الملوك والأشراف في الخلوة ومواضع اللعب واللذة ومع الحاشية وأما السريانية فكان يتكلم بها أهل السواد والمكاتبه في نوع من اللغة بالسريانية فارسي (=) اما فهلوي منسوب است به فله که نام پنج شهر است: اصفهان و ري و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان. و دري لغت شهرهای مداین است و درباریان پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و منسوب است به مردم دربار و لغت أهل خراسان و مشرق و لغت مردم بلخ بر آن زبان غالب است. اما فارسي کلامی است که موبدان و علما و مانند ایشان بدان سخن گویند و آن زبان مردم اهل فارس باشد. اما خوزي زبانی است که ملوک و اشراف در خلوت و مواضع لعب و لذت با ندیمان و حاشیت خود گفت وگو کنند. اما سرياني آن است که مردم سواد بدان سخن رانند).

مسعودي(قرن دهم میلادی) در التنبيه و الاشراف می نویسد (1381، ص 74-73):

فالفرس أمة حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها وأذربيجان إلى ما يلي بلاد أرمينية وأران والبيلقان إلى دريند وهو الباب والأبواب والري وطبرستن والمسقط والشابران وجران وبرشهر، وهي نيسابور، وهراة ومرو وغير ذلك من بلاد خراسان وسجستان وكرمان وفارس والأهواز، وما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملك واحد ولسانها واحد، إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات وذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتألّف حروفها تأليف واحد، وإن اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الآخر كالفهلوية والدرية والأذرية وغيرها من لغات الفرس.

(=) پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبال بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دریند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایتهای خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایتها پیوسته است، همهی این ولایتها یک مملکت بود، پادشاه اش یکی بود و زبان اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد، زبان یکی است وگر چه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دري و آذري و دیگر زبانهای پارسی).

ابن حوقل (سده 4 ق.) در سفرنامه خود می نویسد (1366، ص 96):

زبان مردم آذربایجان و بیش تر مردم ارمنیه فارسی است، و عربی نیز میان ایشان رواج دارد.

هر این سه سند ارزشمند به ایرانی بودن زبان مردم آذربایجان تصریح می کنند و به صراحت آنان را جزو ایرانیان می دانند. هیچ سندی از زبان ترکی پیش از دوران ایلخانان از آذربایجان بر کاغذ و کتاب و چوب و چرم و سنگ در دست نیست که با استناد بدان ها ریشه مردم آذربایجان را ترکی بدانیم. جالب است که پان ترکیستها امروز شخصیتی غیرترک زبان و ایرانی تبار به نام بابک خرمدین را نماد حرکت های ضدایرانی خود کرده اند در حالی که تبار بابک خرمدین را اسناد کهن به خوبی روشن ساخته اند:

http://www.azargoshnasp.net/famous/babak_khorramdin/babakpasokhbehanirani.htm

در پژوهش های جدید نیز بدین حقیقت تصریح شده است. برای نمونه پروفسور مارک ویتو در دانشگاه اکسفورد در کتاب معروف خود می نویسد:

http://www.history.ox.ac.uk/staff/postholder/whittow_m.htm

"Azerbaijan was the scene of frequent anti-caliphal and anti-Arab revolts during the eighth and ninth centuries, and Byzantine sources talk of Persian warriors seeking refuge in the 830s from the caliph's armies by taking service under the Byzantine emperor Theophilos (p.195)...Azerbaijan had a Persian population and was a traditional centre of the Zoroastrian religion...(p.203)...The Khurramites were a...Persian sect, influenced by Shiite doctrines, but with their roots in a pre-Islamic Persian religious movement (p.215)".

[Whittow, Mark, The Making of Byzantium: 600-1025, Berkley: University of California Press, p.195, 203, 215,1996].

(ترجمه: آذربایجان صحنه شورش های ضدخلیفه ای و ضد عربی بسیاری در طی سده های هشتم و نهم بود، و منابع بیزانسی از جنگجویان پارسی ای سخن می گویند که در دهه 830 م. با پذیرش خدمت به امپراتور بیزانس، ثئوفیلوس، از دست سپاه خلیفه جان به در بردند ... آذربایجان جمعیتی پارسی داشت و کانون سنتی دین زرتشتی بود ... خرم دینی یک فرقه ایرانی تاثیر گرفته از آموزه های شیعه بود، اما ریشه های آن در جنبش دینی پیش - اسلامی ایران قرار داشت).

این منبع نیز به صراحت بابک خرمدین را ایرانی تبار و غیراغوز تبار می داند.

بنابراین یکی از آسیب ها و زیان های حکومت های ترک، زدودن زبان فارسی و زبانهای هم‌ریشه با آن در سرزمین های کهن ایرانی بوده است، و این واقعیت خود پاسخی است بر ادعای گزاف آنانی که حکومت های ترکان را عاری از ستم فرهنگی می دانند، زیرا همین حکومت های ترک بودند که باعث شدند نیمی از سرزمینهای که پیش از اسلام هویت ایرانی داشتند امروز این هویت را از دست بدهند! ذکر این نکته سنده باشد که ترکیه امروزی روزگاری یک سرزمین ارمنی و یونانی نشین بود و امروز همه آنها نابود شده اند و این هم نوعی دیگر از ستم فرهنگی این حکومت های ترک می باشد.

نمونه دیگر نابودی زبان ایرانی خوارزم به دست ترکان است؛ زبانی که دانشمند بزرگ خوارزمی، ابوریحان بیرونی، در باره آن می نویسد:

و أما أهل خوارزم، و إن كانوا غصناً من دوحۃ الفرس

(ترجمه: ولی مردم خوارزم، آنان شاخه ای استوار از درخت پارسیان هستند).

که اصل عربی آن را میتوان اینجا نیز دید:

http://www.azargoshnasp.net/famous/biruni_khwarazmi/birunipasokhbehanirani.htm

اما درباره چگونگی ترک زبان شدن منطقه آذربایجان، بهزاد بهزادی در مقدمه کتاب «فرهنگ آذربایجانی- فارسی» (1369، ص 10) می نویسد:

«حقیقت تاریخی این است که آذربایجانی ایرانی است و به زبان ترکی تکلم می کند. این که چگونه این زبان در بین مردم رایج شد، بحثی است که فرصت دیگر می خواهد. مثال زیر می تواند برای همه این گفت و گوها پاسخ شایسته باشد. اهالی آستارا طالش هستند و تا پنجاه سال پیش که نگارنده به خاطر دارد پیران خانواده ما به این زبان تکلم می کردند و اکثریت عظیم اهالی نیز به زبان طالشی صحبت می کردند. در دهات اطراف شاید تعداد انگشت شماری ترکی بلد بودند. ... اینک بعد از پنجاه سال در شهر آستارا تعداد انگشت شماری طالشی می دانند یا می فهمند و در بین اهالی روستاها نیز ترکی زبان متداول است. اهالی بومی طالش هستند (نگارنده نیز از خانواده طالش است) ولی زبان متداول از طالشی به ترکی آذری تغییر یافته است».

این بیت محمدحسین شهریار نیز کاملاً گویای این مطلب است:

اختلاف لهجه، ملیت نزاید بر کسی / ملتی با یک زبان کم تر به یاد آرد زمان

اما درباره تبار آذربایجانی ها، هرچند بر همه تاریخدانان روشن است که ترکان اصل مردمان زردپوست ساکن آسیای میانه ای هستند، اما آزمایش های ژنتیکی انجام شده در ایران نیز ثابت کرده است ژنتیک ایرانیان آذربایجانی ارتباطی با ترکان اصل ندارد و با ژنتیک دیگر مردمان ایرانی پیوسته است:

<http://isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-727489>

اما آزمایش های انجام شده در قفقاز و ترکیه نیز گویای آن اند که تنها حدود 10% مردم ترکیه ژنهای را دارند که خاستگاه آن آسیای میانه است. همچنین مردمان جمهوری آذربایجان به ارمنیهای قفقاز و ارمنستان از لحاظ ژنتیک نزدیکتر هستند تا به ساکنین ترکیزان ترکیه.

http://www.ncbi.nlm.nih.gov/entrez/query.fcgi?cmd=Retrieve&db=pubmed&dopt=Abstract&list_uids=12596050

http://www.ncbi.nlm.nih.gov/entrez/query.fcgi?cmd=Retrieve&db=PubMed&list_uids=14586639&dopt=Abstract

آقای لوئیس لوکا کوالی سفروزا نیز در کتاب مشهور خود ، نوشته است که اثر ژنهای اقوام ترک بر ساکنان ترکیزان کنونی ترکیه بسیار ناچیز است و شمار اشغالگران ترک نسبت به جمعیت بومی چندان نبوده است.

(Luigi Luca Cavalli-Sforza , in "Genes, People and Languages", 2000, pg 152)

بنابراین جدل های صدساله انجام شده بر سر ریشه های مردم آذربایجان را باید تمام شده تلقی کرد.

اما آقای رزمی مانند تمام قوم گرایان آمارهایی از جمعیت ایران می دهد که هیچ منبع و مرجع موثق و شناخته شده ای آن را تأیید نمی کند.

در سال 1370 آمارگیری بسیار مستندی در مورد جمعیت ایران انجام گرفته است که شرح آن را در مقالات زیر می توان یافت:

<http://khabarnameh.gooya.com/society/archives/010245.php>

<http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/20/m-mohsenian.html>

"در مرداد 1370، هنگام صدور شناسنامه برای نوزادان، درباره زبان ۴۹ هزار و ۵۵۸ مادر در سطح کشور سوال مطرح شد که نتیجه حاکی از سهم حضور ۵۲،۸ درصدی زبان های غیرفارسی در ایران بود. بر اساس نمونه گیری مذکور، توزیع سهم هر یک از زبان ها (به

درصد) به این شرح بود: ۴۶،۲ فارسی؛ ۲۰،۶ ترکی آذربایجانی؛ ۱۰ کردی؛ ۸،۹ لری؛ ۷،۲ درصد گیلکی و شمالی؛ ۵،۳ عربی ؛ ۲،۷

بلوچی؛ ۰،۶ ترکمنی؛ ۰،۱ ارمنی؛ و ۰،۲ سایر زبان ها ". پس اگر گویش ها و زبان های هم خانواده با فارسی را با آمار فوق جمع

شود، زبان هایی که "آریایی (ایرانی)" خوانده می شوند حدود ۷۶٪ ایران را دربرمی گیرند .

در دانشنامه ی عمومی بریتانیکا می خوانیم:

"ایران کشوری است چندزبانی که در آن نیمی پارسی زبان هستند و یک چهارم دیگر به زبان های هندوایرانی دیگر تکلم کنند. حدود یک

پنجم جمعیت ایران ترکیزان است".

براساس سرشماری کشور در سال 1335 که داده های آن در کتاب : فرهنگ جغرافیای ایران تحت نظارت سرتیپ حسینعلی رزم آرا تدوین گشت، جمعیت ایران در سال 1335 حدود 14 میلیون نفر بود. از این 14 میلیون تعداد جمعیت مناطق ترکی زبان 2451061 و تعداد مناطق دوزبانه فارسی-ترکی 877627 و تعداد مناطق سه زبان فارسی-ترکی-کردی 187464 نفر و تعداد مناطق ترکمنی 97491 بوده است. اگر دست بالا را بگیریم و تمام مناطق ترکمنی و فارسی-ترکی و فارسی-کردی را با تمام مناطق ترکی زبان بنا بر اطلاعات این کتاب جمع بندی کنیم، حدود 23 تا 24% جمعیت ایران ترکی زبان می شوند.

(بنگربد به مقاله: نگاهی دیگر به داده های زبانی و مذهبی ایران معاصر، احسان هوشمند، فصلنامه گفتگو، شماره 43، مهر 1384)

<http://www.magiran.com/magtoc.asp?mgID=1929&Number=43&Appendix=0>

همچنین دولت ایران در 1375 سرشماری هایی نیز در استان های کشور انجام داد:

<http://www.statoids.com/uir.html>

بر طبق این آمار جمعیت استان های ایران به شرح زیر است:

استان / ساکن در شهر / ساکن در روستا

آذربایجان شرقی 1320788-2004484

آذربایجان غربی 1181119 1315161

اردبیل 596916 568448

اصفهان 2914874 1007087

ایلام 217634 259687

بوشهر 332884 394489

تهران 1771306-9404754

چارمحال و بختیاری 417005 342905

خراسان 2622134 3421937

خوزستان 2342514 1367945

زنجان 547301 489518

سمنان 158991 342455

سیستان و بلوچستان 908579 794528

فارس 1598913 2163119

قم 75269 777677

کردستان 705715 640668

کرمان 922883 1060075

کرمانشاه 670459 1098282

کهگیلویه و بویر احمد 327685 213563

گیلان 1191480 1049980

لرستان 16 7170598500

مازندران 2237946 1783218

مرکزی 527265 701547

هرمزگان 613326443970

همدان 867115 810640

یزد 186536 564233

مجموع کل جمعیت ایران در سال 75(هجری شمسی) برابر 60055488 نفر بود. حال این آمار را بررسی می کنیم :

استانهای که با دقت بالاتر از 95 درصد ترك زبان هستند عبارت اند از :

آذربایجان شرقی، زنجان، اردبیل و مجموع جمعیت آن ها برابر است با 4698463 نفر. اگر فرض کنیم 50 درصد جمعیت آذربایجان غربی

نیز ترك زبان هستند این عدد به 6361099 نفر می رسد (هرچند که نقشه ها بیشینه مردم آن جا را کردزبان معرفی می

کنند). بنابراین آمار، ایرانیان ترك زبانی که در مناطقی زندگی می کنند که در آن ها زبان تركی تکلم می شود حدود 10.5 درصد

جمعیت کل کشور را دربر می گیرند.

البته کسان دیگری هستند که آذربایجانی تبار می باشند ولی در محیط کار و جامعه آنان زبان تركی حاکم نیست؛ مثل آذربایجانی

های مقیم تهران. آذربایجانی های تهران در آمیزش با فرهنگ های تمام کشور قرار گرفته اند ، بسیاری از آنان با افرادی که از گوشه و

کنار کشور در تهران جمع شده اند ازدواج کرده اند. بسیاری از آنان حتا تکلم به تركی را نیز نمی دانند.

حال با همه این احوال اگر 30 درصد جمعیت تهران را هم ترك زبان بدانیم یعنی از ۱۲ میلیون ۴ میلیون.

جمعیت مناطق ترك زبان اطراف اراك و قزوین و همدان و گیلان را هم اگر با مراجعه به آمار جمعیتی آن شهرها محاسبه شود، حداکثر

حدود يك میلیون می شود. که جمع کل آنان می شود: ۱۱.۳۶۱.۰۰۰

یعنی 18.9 درصد جمعیت کل کشور. هرگز آن 30 میلیون تركزبانی که جناب رزمی برآورد کرده است، از این آمارهای رسمی و دقیق

بر نمی آید.

جناب رزمی می نویسد:

«شونویسم فارس برپایه شیفتگی به نژاد موهوم آریائی جان گرفته است»

وجود قومی به نام آریایی(ایرانی) يك واقعیت بی چون و چرای تاریخی است و نه يك انگاره ي موهوم. ضمن آن که واژه نژاد در ادبیات کهن بیشتر به معنی تبار/ریشه بوده است و نه ریختار بدنی (برای آگاهی کامل نگاه کنید به: هزاره های پرشکوه، داریوش احمدی، انتشارات گرگان، 1384، بخش 3-1).

دیاکونوف (پژوهشگری که آرای او به طور عجیبی مورد سوء استفاده پان ترک ها قرار گرفته است) درباره آریاییان می نویسد: «تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح **آریایی** درباره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود، خویشتن را **آریا** می نامیدند. هندیان و ایرانیان (پارسیان) و **مادها** و اسکیت ها و آلان ها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می خواندند» (ا. م. دیاکونوف: «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، 1380، ص 142، سطرهای 5 تا 9، و یادداشت های 12 تا 17 ص 82-481).

پیوند ایران و فارس نیز در متون کهن بارها گواهی گردیده است، چنان که حمزه اصفهانی می نویسد (تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، 1367، ص 2):

«آریان که همان فرس است در میان این کشورها قرار دارد و این کشورهای شش گانه محیط بدان اند، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین، و شمال در دست ترک، میانه جنوب در دست هند، رو به روک آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سوادان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است».

جناب رزمی در مقاله خود دودل است که ریشه «ترکستیزی» را در دوران پهلوی جست و جو کند یا در زمان تهاجم ترکان به ایران. بدون شک تهاجم پیاپی اقوام بیابانگرد زردپوست ترک به ایران (که اینان هیچ پیوند و ارتباطی با هممیهنان آذربایجانی ما ندارند) باعث شده است بسیاری از ایرانیان نسبت به ترکان حسبی منفی داشته باشند. همان طور که جناب رزمی خود نیز بدین حقیقت معترف است:

«چینی ها، روس ها، اروپائی ها، عرب ها و فارس ها هر یک بشیوه خود و بدرجات مختلف، دارای اخلاق ترک ستیز هستند» و به این فهرست می توان ارمنیان، یونانیان، اسلاوها، آلبانیها و بسیاری از مردمان دیگر را افزود. اما بیش از همه یونانیان و ارمنیان از حاکمان ترک آسیب دیدند زیرا تمام ارمنستان شرقی و یونان غربی هویت خود را با قتل عامهای مکرر حاکمان ترک از دست دادند. اما درباره ایرانیان شاید بهترین گواه این حقیقت اشعار قطران تبریزی باشد. در زمان قطران تبریزی روادیان و شدادیان کردتبار بر مناطق آران و آذربایجان حکومت میکردند و زبان این منطقه به روایت سیاحان و گردشگران در آن دوران ترکی نبود. اما عده ای از ترکان اغوز از قلمرو غزنویان به این دو ناحیه گریخته و با بومیان منطقه درگیر شده بودند. قطران تبریزی نیز در بسیاری از چکامه هایش ترکان را شایسته سرزنش دانسته و آنان را سخت نکوهش کرده است. نمونه هایی از آن ابیات در ذیل می آید:

اگر بگذشت از جیحون گروه **ترکمانان** را // ملک محمود کاو را بود زابل کان در سنجر

....

زمانی تازش ایشان به شروان اندرون بودی // زمانی حمله ایشان به آذربایگان اندر نبود از تازش ایشان کسی بر چیز خود ایمن // نبود از حمله ایشان کسی بر مال خود سرور (**شهریاران گمنام، 1377، ص ۱۶۰**)
شده چون خانه زنبور با غم از **ترکان** // همی خلند به فرمان ما چو زنبورم (**همان، ص ۱۹۷**)
قطران در یکی از سروده هایش به هنگام ستایش یکی از فرمانروایان بومی آذربایجان عامل عدم پیشرفت کار او را حضور ترکان برشمرده است:

گر نبودی آفت **ترکان** به گیتی در پدید // بستندی گیتی همه چون خسروان باستان (**همان، ص ۱۹۷**)
قطران در بدگویی و مذمت ترک تباران چنان سخن گفته که حتی آنان را موجب ویرانی ایران زمین برشمرده و این مفهوم به روشنی از بیت زیر که در ستایش امیری از امیران آذربایجان سرایش یافته برمی آید:

اگر چه داد ایران را بلای **ترک** ویرانی // شود از عدلش آبادان چون یزدانش کند یاری (**همان، ص ۱۹۷**)
این شاعر آذربایجانی در یکی دیگر از چکامه هایش که در قالب قصیده سروده است ترکان را خونخوار و جبار و غدار و مکار خوانده است:

کمر بستند بهر کین شه **ترکان** پیکاری // همه یکرو به خونخواری همه یکدل به جراری
یکی **ترکان** مسعودی به قصد خیل مسعودان // نهاده تن به کین کاری و دل داده به خونخواری

....

چه ارزد غدر با دولت، چه ارزد مکر با دانش // اگرچه کار **ترکان** هست غداری و مکاری (**همان، ص ۱۷۲**)

بنابراین چنان که ملاحظه گردید، یک شاعر برخاسته از آذربایجان در زمانی پیش از ترک زبان شدن آذربایجان، حسبی بسیار منفی نسبت به ترکان اغوز آن دوران داشته است. حال به چه دلیلی این بخش از تاریخ ایران و آذربایجان را جناب رزمی نادیده می گیرد؟ سعدی شیرازی که نزدیک به سی سال سیر و سفر در در این سوی و آن سوی سرزمینهای اسلامی کرده بود، علت خارج شدن خود از ایران زمین را نا به سامانی های بر آمده از خشونت ترکان بر شمرده است:

ندانی که من در اقلیم غربت // چرا روزگاری بکُردم درنگی
برون رفتم از ننگ **ترکان** که دیدم // جهان درهم افتاده چون موی زنگی
همه آدمی زاده بودند لیکن // چو گرگان بخونخواری تیزچنگی
چو باز امدم کشور اسوده دیدم // پلنگان رها کرده خوی پلنگی (**گلستان سعدی، ص ۳۸**)

عنصری سمرقندی درباره ترکان اغوز و ویرانی های آنان در سمرقند می نویسد:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع او درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقمش آه غریبان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمهر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشك
سطر عنوانش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممر صوت از او گاه سماع
خون شود مردمك دیده از او وقت نظر
تا کنون حال خراسان و رعایا بوده ست
بر خداوند جهان، خاقان، پوشیده مگر

...

کارها بسته بود بی شک در وقت و کنون
وقت آن است که راند سوی ایران لشکر
باز خواهد ز غزان کینه که واجب باشد
خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر

....
قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف
چون شنیدی ز سر رحم در ایشان بنگر
این دل افکار جگر سوختگان می گویند
کای دل و دولت و دین از تو به شادی و ظفر
خبرت هست که از این زیر و زیر شوم غزان
نیست یک تن ز خراسان که نشد زیر و زیر
خبرت هست که از هر چه در او خیر بود
در همه ایران امروز نموده ست اثر
بر بزرگان زمانه شده دوان سالار
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
بر در دوان احرار، حزین و حیران
در کف زندان، ابرار اسیر و مضطر
شاد، الا به در مرگ نبینی مردم
بگر جز در شکم مام نبینی دختر
مسجد جامع هر شهر ستورانشان را
پایگاهی شده، نی نقشش پیدا و نه در
خطبه نکنند به هر خطه غزان، از پی آنک
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر
کشته فرزند گرامیش اگر نا گاهان
بیند از بیم خروشید نیارد مادر
بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف
که مسلمان نکند صد یک از آن بر کافر...
رحم کن رحم کن بر آن قوم (=ایرانیها) که جویند جوین
از پس آن که بخوردند ز انبان شکر
رحم کن رحم کن بر آن قوم که نبود شب و روز
در مصیبتشان جز نحوه گری کار دگر
رحم کن رحم کن بر آنها که نیابند نمد
از پس آن که ز اطللس شان بودی بستر....

خاطرات نجم الدین رازی معروف به دایه نیز گواه خوبی در این باره است. وی یکی از رهبران مهم صوفیه و نثر نویس پخته این روزگار است که تا سال 653 زنده بوده است. او شاگرد نجم الدین کبری است که در حمله مغولان به خوارزم در میدان جنگ کشته شده است. مهم ترین اثر وی، کتاب مرصاد العباد است که راه های سلوک عرفانی را به زبان پارسی دري شرح داده است. دربخشی از این متن به حمله ترک و مغول و گریز خود اشاره کرده است. با هم این بخش را می خوانیم:

«در تاریخ شهر سیه سبع و عشر و ستمانه (617) لشکر مخذول کفار تار استیلا یافت بر آن دیار ، و آن فتنه و فساد و قتل و اسیر و هدم و حرق که از آن ملاعین ظاهر گشت، در هیچ عصر و دیار کفر و اسلام کس نشان نداده است و در هیچ تاریخ نیامده الا آنچه خواجه(پغمبر) علیه الصلوة و السلام از فتنه های آخر الزمان خبر باز داده است و فرموده: لا تقوم الساعة حتي تقايلوا الترك صغار الاعین حمز الوجوه ذلف الانوف کان وجوههم المجان المطرقة ، صفت این کفار ملاعین کرده است و فرموده که ، قیامت برنخیزد تا آنگاه که شما با ترکان قتال نکنید، قومی که چشم های ایشان خرد باشد و بینی هایشان پهن بود و روی های ایشان سرخ بود و فراخ همچون سپر پوست در کشیده. و بعد از آن فرموده است: و یكثر الهرج، قیل: یا رسول الله! ما الهرج؟ قال:القتل ، القتل. فرمود که قتل بسیار شود. به حقیقت، این واقعه آن است که خواجه علیه الصلوة و السلام به نور نبوت پیش از ششصد و اند سال باز دیده بود. قتل ازین بیشتر چگونه بود که از یک شهر ری که مولد و منشأ این ضعیف است و ولایت آن قیاس کرده اند ، کما بیش پانصد هزار آدمی به قتل آمده و اسیر گشته. و فتنه و فساد آن ملاعین بر جملگی اسام و اسامیان از آن زیادت است که در حیز عبارت گنجد... عاقبت چون بلا به غایت رسید و محنت به نهایت و کار به جان رسید و کارد به استخوان...این ضعیف از شهر همدان که مسکن بود به شب بیرون آمد با جمعی از درویشان و عزیزان در معرض خطری هرج تمام تر ، در شهر سیه ثمان عشر و ستمانه به راه اربیل و بر عقب این فقیر خبر چنان رسید که کفار ملاعین..به شهر همدان آمدند و حصار دادند و اهل شهر به قدر و وسع بکوشیدند و چون طاقت مقاومت نماند - کفار دست یافتند و شهر بستند و خلق بسیار کشتند و بسی اطفال را و عورات را اسیر بردند و خرابی تمام کردند و اقربای این ضعیف را که به شهر بودند، بیشتر شهید کردند.

بارید به باغ ما نگرگی
وز گلین ما نماند برگی»

یکی از ریشه تعبیر عرفانی مفهوم ترک (غارتگری) را می توان در این چند بیت خواجه عبدالله انصاری جست:

عشق آمد و دل کرد غارت
ای دل تو بجان بر این بشارت
ترکی عجب است عشق دانی
کز ترک عجیب نیست غارت
بنابراین می توان گفت که ترکان اصیل چنان به تاراجگری و ویرانگری شهره و انگشت نما بوده اند که در ادب و عرفان ایرانی، ترکان به نماد ویرانی و تاراج مبدل می شوند، به طوری که در زبان فارسی به تهاجم و غارتگری «ترك تاري» گفته می شود.

حتی عبدالرحمان جامی که یکی از شاعران بزرگ بوده است و در زمان سلاطین ترک-تبار میزیسته، این شعر را سروده است:

این شنیدستی که ترکی وصف جنت چون شنید این
گفت با واعظ که انجا غارت و تاراج هست ؟
گفت ني ، گفت بدتر باشد زدوخ ان بهشت

کاندرو کوتاه بود از غارت و تاراج دست

شاعری به نام قاسم و متخلص به ماحد که حماسه جهانگیری را محتملا در پایان سده ششم هجری سروده درباره ترکان غز می گوید:

«همه پهن رویان کوتاه قد
همه رویشان بود بی خط و خد
همه تنگ چشمان بینی دراز
همه بد دهانان و دندان گراز
همه تندخویان و با کین و خشم
به مال یتیمان سیه کرده چشم
همه تیره رای و همه بدگمان
کمر بسته در غارت مردمان
...»

حمدا لله مستوفی، مورخ نامدار سده‌ی هشتم قمری، در منظومه‌ی خود به نام «ظفرنامه» توصیفی گویا از جنایت‌ها و ویران‌گری‌های مغول در زادگاه خود، شهر «قزوین» ارائه کرده است:

مغول اندر آمد به قزوین دلیر // سر همگنان آوردند زیر // ندادند کس را به قزوین امان // سر آمد سران را سراسر زمان // هر آن کس که بود اندر آن شهر پاک // همه کشته افکنده بد در مغاک // ز خرد و بزرگ و ز پیر و جوان // نماندند کس را به تن در روان // زن و مرد هر جا بسی کشته شد // همه شهر را بخت برگشته شد // بسی خوبرویان ز بیم سپاه // بکردند خود را به تیره تباہ // ز تخم نبی بی‌کران دختران // فروزنده چون بر فلک اختران // ز بیم بد لشکر رزم‌خواه // نگویند درفکندند خود را به چاه // به هم برفکنده به هر جایگاه // تن کشتگان را به بی‌راه و راه // نماند اندر آن شهر جای گذر // ز بس کشته افکنده بی‌حد و مر // ز بیم سپاه مغول هر کسبی // گریزان برفتند هر جا بسی // برفتند چندی به جامع درون // پر اندوه جان و به دل پر ز خون // چو بودند از آن دشمن اندیشه‌ناک // فراز مقرنس نهان گشت پاک // به مسجد، مغول اندر آتش فکند // زمانه برآمد به چرخ بلند // به آتش سقفوف مقرنس بسوخت // وز آن کار کفر و ستم بفروخت.

رنه گروسه («ایران و نقش تاریخی آن» ترجمه غلامعلی سیار - مجله هستی - تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۰۵) نیز به حمله بیابانگردان آسیای میانه به ایران اشاره می کند و در پایان نکته ی مهمی را نیز متذکر می گردد:

«... لکن در سال ۱۲۸۲ میلادی تیمور لنگ با نقشه قبلی این ایالت (= سیستان) را منهدم کرد، به این طریق که - بار دیگر تکرار می کنم- شبکه آبیاری را که عامل باروری زمین بود نابود ساخت و قنوات را کور کرد و در نتیجه، آنها به مرداب مبدل شدند و با برکندن درختان و نیستانها و درختان گز که مانع پیشروی کویر در اراضی مزروعی می شدند این اراضی به شنزار مبدل نمود. هیات علمی هاکن(Hakkin) فیلمی که از ساروتار (Sar-Otar) برداشته نشان می دهد که چگونه تاتاران زمین را نابود کرده، نهر آبی که آن را مشروب می کرد مسدود ساخته و آن منطقه را به صحرایی بی آب و علف مبدل کرده اند...و بدین طریق یکی از انبارهای غله ایران توی از همه چیز گشت تا این که بعدها قنوات سابق از نو تعبیه شوند. **برای ما تصور این نکته دشوار است که چگونه عمر تمدن طریف ایرانی، پس از چنین فاجعه هایی به سر نیامد.**»

بنابراین بسیاری از نظریاتی جناب رزمی یا بر اسناد نادرست (مانند خبر جعلی امید زنجان) استوار است یا یک سویه نگرانه و بدون در نظر گرفتن تمام ابعاد و رویدادهای تاریخ ایران، اظهار شده است.

درباره دیدگاه های سیاسی جناب رزمی، چون این مقاله به درازا کشید، تنها به کوتاهی به چند نکته اشاره می شود.

موضوع ستم ملی و ستم کردن بخشی از مردم ایران (به گفته پان ترکان: فارس‌ها!) بر دیگر مردمان آن (به گفته همانان: ترکان!) ادعای سیاسی بی پایه ای است که از سوی عناصر قومگرا به ویژه پان ترکیست به شدت تبلیغ می شود، و در این مقاله، این ادعای موهوم به چالش کشیده است:

<http://www.sandijesh.com/pdf/poolsiz12.08.2004.pdf>

موضوع دیگر، غائله ای است که در بهار سال جاری به بهانه مطلبی در روزنامه ایران برپا شد و از ماجرای آن برداشتهای گوناگون شده است. اما جناب رزمی تنها برداشت خاصی را را که به پان ترک های تجزیه طلب متعلق است گزینش کرده و به برداشتهای دیگر اعتنایی نکرده است. برای اینکه خوانندگان از برداشت ها و دیدگاه های دیگر آشنا شوند، آنان را دعوت به خواندن این مطالب می کنیم:

<http://robo.wordpress.com/2006/05/18/iran-caricature>

http://prana.persianblog.com/1385_3_prana_archive.html#5128789

<http://www2.dw-world.de/persian/iran/1.183205.1.html>

نکته جالب اینست که پان ترکیستها همواره به حکومت پهلوی می تازند و آن را به ترک ستیزی محکوم می کنند، اما نه تنها مادر رضاشاه که نامش نوش آفرین بود، آذربایجانی بود، بلکه زن رضاشاه و زن محمدرضاشاه نیز آذربایجانی بودند. تنها شاید پدر رضاشاه از اهالی مازندران بوده است هرچند برخی او را نیز قفقازی میدانند. در حکومت پهلوی همانند حکومت کنونی ایران آذربایجانی های بسیاری مشارکت داشتند. طبیعی است که زبان مشترک ایران نیز همواره فارسی بوده است زیرا این سنت از دیرباز موجود بوده است و در انقلاب مشروطه نیز زبان فارسی به عنوان زبان رسمی تصویب شده بود. خود پان ترکیستان نیز اعتراف می کنند که ایرانیان وطنپرستی مانند کسروی، کاظم زاده، تقی زاده.. همه آذربایجانی بودند. و نیز آقایانی مانند خلخال و خامنه ای که هیچ میانه ای با باستان پرستان و پان ایرانیستان نداشته اند و همین آقای خلخال به جهت آن که می خواست تخت جمشید را با خاک یکسان کند مورد ستایش پان ترکیستان است. پان ترکیستها بجای آن که در راه آبادانی و پیشرفت و اتحاد کشور ایران بکوشند، همواره در پی تخریب تمدن ایرانی با جعل و فریب اند.

جناب رزمی می نویسد:

« توهین به ترک‌ها در همین مدت سه بار منجر به شورش عمومی شده است. یکبار در سال ۱۳۵۸ بدنبال مقاله صادق خلخالی تحت عنوان « بهانه‌ها را از دست دشمنان باید گرفت » که در آن به آیت اله شریعتمداری توهین شده بود و گفته بود که اطرافیان

شریعتمداری ساواکی هستند، تبریز را به شورش کشید و منجر به اشغال رادیو و تلویزیون تبریز گردید.»

معلوم نیست چرا صادق خلخالی که خود اهل خلخال است و بدترین توهین ها را به کوریش کبیر و ایران باستان کرده است، در این جا جزو باستانگرایان و پان ایرانیستان و شوونیست های خیالی جناب رزمی به شمار آمده، و مقاله اش در نقد یک روحانی دیگر توهین به ترکها قلمداد شده است. آیا توهین هایی که در برخی از روزنامه ها به آیت الله منتظری و آیت الله طالقانی شده است، توهین به قومیت‌های دیگر است؟! آیا چنین برداشت های نادرستی نشانگر ایران ستیزی پان ترکیستان نیست؟

همچنین جناب رزمی می گوید:

« باردیگر در سال ۱۳۷۴ بدنبال پخش پرسشنامه « فاصله اجتماعی » از طرف صدا و سیما جمهوری اسلامی در محلات مختلف تهران که در آن پازده سوال توهین آمیز از قبیل ، اگر روزی قصد ازدواج داشتید حاضرید با یک فرد ترک ازدواج کنید؟ آیا حاضرید با فردی ترک در یک اتاق همکار باشید؟ آیا حاضرید در محله‌ای که اکثریت آنها ترک هستند مسکن بگیری؟ آیا حاضرید با فردی ترک رفت و آمد داشته باشید ، او را به خانه خود مهمان کنید و یا به خانه آنها بروید؟ ...تبریز را متشنج کردو دانشگاه تبریز را به طغیان وا داشت»

وی سپس به نوشتار خودش و یک مجله پان ترکیست دیگر به نام تربیون ارجاع می دهد. ای کاش وی دست کم یک سند معتبر و شناخته شده را برای اثبات ادعای خود معرفی می کرد. معلوم نیست خبری که در نشریه تربیون آمده است مانند همان خبری که روزنامه امید زنجان به دروغین به یونسکو چسبانده است، جعلی باشد یا نه. اما بدون شک با تائیدی که بر خبر جعلی نشریه امید زنجان که به دروغ به یونسکو نسبت داده شده بود، می کند، و با توجه به ادعاهای بی پایه ای که جناب رزمی در عین ناآگاهی از علوم تاریخ و زبان شناسی در این حوزه ها کرده است ، بایست به دیگر آثار و اسناد وی به چشم تردید نگریست.

جناب رزمی مینویسند:

"گاهها نیز بعضی از کردها که خود و حقوقشان بوسیله پان ایرانیست‌ها پایمال شده است برای مخالفت با ترک‌ها به همان گفتارهای پان ایرانیست‌ها متوصل می‌شوند ، بدینجهت ترک‌ها ی معتقد به اصالت ترکی می‌گویند : « **ترک غیر از ترک دوستی ندارد** » حقیقت این است که رهبر یکی از مهمترین شاخه های حزب پان-ایرانیست، یعنی داریوش فروهر گرد بوده و با احزاب کردستانی هم رابطه خوبی داشته است. اما محدودیت های کردها در ایران بیش تر به دلیل سنی مذهب بودن آنان است. برای نمونه در استان آذربایجان غربی که بیشتر اهالی آن کردزبان اند، دولت جمهوری اسلامی تمام امور را به شیعه مذهبیان آذری واگذار نموده است. ظلم و ستمی که کردها در ترکیه متحمل می شوند بر همه جهان آشکار است. اما از همه جالب تر این است که زیانزدهی که جناب رزمی نقل کرده (ترک غیر از ترک دوستی ندارد) برای نخستین بار اتاترک به زبان آورده است و این خود نشان می دهد که تفکرات جناب ماشالله رزمی از کجا سرچشمه می گیرد. و از همین رو است که گروههای تندرو و افراطی در اغتشاشات اخیر شمال غرب چنین شعارهایی را برضد ارمنی‌ها، فارس‌ها، کردها، روس‌ها و غیره (که هر يك در برهه ای از تاریخ دشمن ترکیه بوده اند) می دادند.

پاسخ دکتر امیر خنجی نکات خوبی را در پاسخ به پان ترکیستهای تجزیه طلب دربردارد:

<http://www.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/7657>

در نهایت بایست گفت که تمامی کشورهای پان ترکیست و طرفداران تزه‌ای اتاترک مشکلات قومی شدیدتری نسبت به ایران دارند. ترکیه نمونه بارز آن است که 5000 دهکده کرد را ویران نموده و 30000 کرد را در دو دهه اخیر به قتل رسانده است.

کشور ازبکستان سخت ترین ستم ها را نسبت به تاجیکان بومی منطقه کرده است:

http://www.azargoshnasp.net/recent_history/pan_turkist_philosophy/tajikanbadbakhtuzbekistan.htm

همچنین سیاستهای تبعیض آمیز دولت جمهوری آذربایجان نه تنها موجب شد که ارمنیان قره اباغ از آن کشور جدایی جویند، بلکه حرکت‌های قومی تالشیان و لزگیان و کردها را نیز موجب شده است:

<http://azerbaycannews.blogfa.com/post-128.aspx>

<http://azerbaycannews.blogfa.com/post-199.aspx>

<http://www.kurdmedia.com/articles.asp?id=12553>

<http://azerbaycannews.blogfa.com/post-130.aspx>

http://www.azargoshnasp.net/recent_history/talysh/talyshmain.htm

بنابراین پان ترکیستها در هیچ کدام از کشورهای چندقومی که ترکان بر آن حکومت می کنند قادر نبودند و نیستند که مسئله های قومی خودشان را حل کنند و با این حال امروزه کوشش می کنند برای ایرانیان آذربایجانی هویتی جداگانه و متمایز بترانند و تخم نفرت و کینه را بین ایرانیان بکارند و همه مردمان خاورمیانه را دشمن آذربایجانی ها معرفی کنند. فاجعه قتل عام ارمنیان در ترکیه عثمانی در 1915 م. نشان دهنده آن است که تفکر پان ترکیسم خطری واقعی در منطقه است، در حالی که غول ساختگی و خیالی پان ایرانیسم و پان فارسیسم چیزی نیست به جز ترس پان ترکیستها از آگاهی ایرانیان نسبت به هویت اصیل خود. برای همین است که امروز پان ترکیستان مذبحخانه می کوشند که چهره ی فردوسی و کورش کبیر و زبان فارسی و تمدن ایرانی را با دروغ و تحریف ویران کنند، همان گونه که جناب رزمی کوشش کرده است که با بهره برداری از سند جعلی نشریه امید زنجان، حقایق تاریخی را تحریف نماید.